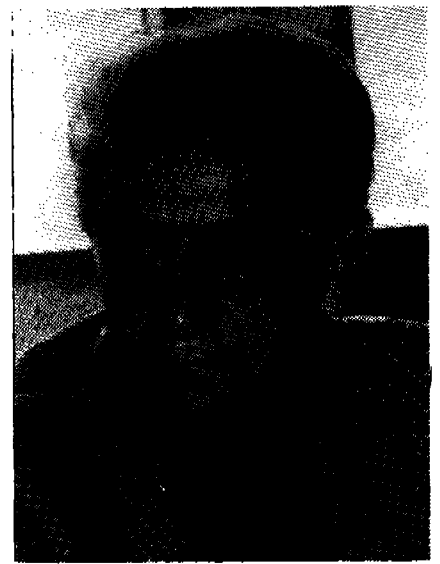




● گفتگوی با دکتر نورانی وصال، استاد زبان و ادبیات فارسی

شاهنامه فردوسی بزرگترین اثر حماسی جهان



● دکتر نورانی وصال، شاعر، محقق، استاد دانشگاه و از فردوسی شناسان نامدار کشورمان است. علاوه بر مقالات ادبی و تحقیقی استاد آثار دیگر ایشان عبارتند از: تصحیح و تحشیه مصیبت نامه عطار، تصحیح و تحشیه ترجمه شد-الازار (هزارمزار) تصحیح و تحشیه فراندالسلوک، تصحیح و مقدمه بر خسرو شیرین شعله - تصحیح و مقدمه بر مرثی وصال شیرازی، تصحیح و مقدمه بر دیوان داوری شیرازی (درحال انتشار) تصحیح دیوان حافظ با همکاری دکتر جلالی نائینی (در دست انتشار). قابل ذکر است که ایشان در حفظ اشعار شعرای سلف دارای حافظه کم نظیری هستند و ابیات فراوانی را از شاهنامه فردوسی در ضمن این مصاحبه برای ادبستان خواندند که بنا به توصیه خودشان بمنظور جلوگیری از طولانی شدن متن مصاحبه از ذکر همه آنها خودداری شد.
متن مصاحبه ایشان از نظر گرامی خوانندگان می گذرد:

□ ضمن تشکر از جنابعالی می خواستیم قبل از هر چیز راجع به خود فردوسی که علیرغم شهرت عالمگیرش مجهول مانده و زوایای تاریک حیاتش آنگونه که باید شکافته نشده مطالبی بیان فرمائید.
■ راجع به فردوسی مطالب بسیاری گفته شده، خصوصاً در ۲۰ سال اخیر بناوین مختلف کتب و مقالات زیادی درباره فردوسی به چاپ رسیده است و همانطور که می گوئید حق شاعر انطور که باید ادا نشده است. به عقیده من بزرگترین مشکل در راه تحقیق در زندگی خصوصی شعرا و مشاهیر و ادبای گذشته ایران یکی مناعت طبع خود این افراد است. که عموماً از منیت و خودنمایی و تظاهر پدور بوده اند. دیگری حوادث گوناگون مانند جنگ، آتش سوزی و زلزله و تسلط بیگانگان است که هر از چند گاهی سوابق و مدارک و کتب و اسناد و مراجع را به نابودی کشیده است. بنابراین شرح دقیق زندگی این بزرگان آنگونه که در غرب معمول است، مقدور نیست، البته این نکته را نیز اضافه کنم که من به شخصه ضمن اینکه میل دارم واقعاً بطور کامل و دقیق این بزرگان را بشناسم زیاد اصراری ندارم حتماً تمام مشخصات صوری آنان را نیز بدانم. بهرحال آنچه فردوسی را فردوسی می سازد اثر و هنر اوست. فردوسی بدون شاهنامه يك دهقان زاده طوس است. حالا کمی قد بلند، یا اندکی چاق و لاغر و سبزه و سفید دردی را دوا نمی کند. مهم کار فردوسی است که خود می گوید:
هی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
فردوسی مردی بود با تمام صفات مردی، قنوت، ایثار، شجاعت و سرآمد همه، وارستگی از صفات بارز او بود و جای جای از اشعار او این صفات پیداست. البته تصور نشود که اشعار هر شاعر آئینه تمام نمای روح او، زندگی او، خلق اوست چه بسا شعرایی درست بر خلاف آنچه در اندیشه داشته اند شعر سروده اند یا بر عکس آنچه ارباب تذکره و تاریخ درباره آنها گفته اند مضامین و مطالبی برشته نظم کشیده اند. چه بسا شعرایی که در زندگی واقعی رنج چندانی نداشته اند ولی به سنت شاعری دیوان آنها پر از زنجبوره و شرح حزن و اندوه است یا واقعاً در رفاه بوده اند و از نعمات زندگی بهره مند، ولی باب شکوه و شکایت را از فقر و عدم بضاعت مالی و پریشانی گشوده اند. اگر دیوان صائب را تورق کنید در بادی امر ملاحظه می کنید که چه اندازه شاعر از فقر و عدم تمکن مالی نالیده است در حالیکه میدانیم تا چه اندازه صائب در رفاه بوده و

خاکه مجلی که در آن زندگی می کرده مایه اعجاب بینندگان بوده است.
اما فردوسی مردی است که شاهنامه آئینه تمام نمای روح اوست. دروغ پرداز نیست وقتی می گوید:
نماندم نساك سود و گندم نه جو
نه چیزی پدید است تا جو درو
تهی دستی وسال نیرو گرفت
دو گوش و دو پای من آهو گرفت
واقعاً چنین بوده است.
او با شور و هیجان آنچه در نهانخانه دل او موج میزند بیرون میریزد. شجاعت با روح او عجین است و مردانگی در بیت بیت شعر او جوش می زند.
اشعار هجویه او را درباره سلطان محمود ملاحظه کنید، کدام شاعری است که صد يك او این قدرت و جسارت را در برابر جباری بزرگ و پر سیطره داشته باشد. شاعری که مرگ را معاینه در مقابل می بیند ولی بدون ذره ای ترس و بیم آنچه را در دل دارد بیان می کند در اینجا پای مرگ و زندگی در میان است و تنها کسی مانند فردوسی میتواند پیروز از این امتحان بدر آید و درس مردی و مردانگی را به مردم زمان خود و نسلهای بعد بدهد.
بطور قطع و یقین فردوسی از این حیث در تاریخ ادب این مرز و بوم بی همتاست و حتی در مراتب دون او نیز به کمتر شاعری با مختصات او بر می خوریم.
کدام مردی است که در برابر سلطان محمود با آن شکوه و حشمت بایستد و بگوید:
مرا غمز کردند، کان پرسخن
به مهر نیسی و ولی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم
چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بیکار
اگر چند باشد پددر شهریار
از این در سخن چند رانم همی
که دریا کرانه ندانم همی
چو اندر تبارش بزرگی نبود
نیارست نام بزرگان شنود
در اینجا با این موضوع کاری ندارم که از صد بیتی که بنام هجویه فردوسی در شاهنامه های مختلف آمده است چند بیت واقعاً از اوست ولی بهرحال ده بیت هم که متعلق به او باشد باز کافی است و برای اثبات مردی و روح بلند و شکوه طبع او کفایت می کند. این مطلب که در مقاله شاعری نظامی عروضی آمده است که وقتی سلطان محمود این بیت فردوسی را

(اگر بجز گام من آید جواب
من و گرز و میدان افراسیاب)
می شوند و می گوید این بیت کراست که از او بوی
مردی همی آید» نشانی از حقیقت دارد
عرض کردم درباره زندگی فردوسی ارباب تاریخ و
تذکره مطالب بسیار گفته اند ولی خطوط روشن حیات
فردوسی را صداقت، پاکي، مردانگی، عشق بوطن
تشکیل می دهد صداقت از آن جهت که اگر زمانه یاو
روی مساعدی نشان داده است در جایی بیان کرده و
اگر روزگار روی از او بر تافته بلخنی تاثر انگیز در ضمن
آیاتی به نظم کشیده است. وی در سوگ فرزند دلیند
خود می گوید:

«مرا شصت و پنج و وراسی و هفت
نهر رسید از این پیرو تنها برفت
و از جوانی و پیری و سرانجام از ناتوانی و تهیدستی
خود بطرزی روشن و پر احساس سخن به میان آورده
است. چقدر این چند بیت جاندار و پر احساس است.
به پیوستم این نامه باستان
پسنندیده از دفتر راستان
که تار و زبیری مرا برده
بزرگی و دینار و افسردهد
ندیدم جهاندار بخشنده
بگه کیان بر در خشنده
همی داشتم تا کی آید پدید
جوادی که جودش نخواهد کلید
کنون عمر نزدیک هفتاد شد
امیدم بیکباره بر باد شد
یا:

الا ای برآورده چرخ بلند
چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان بر ترتم داشتی
به پیری مرا خوار بگذاشتی
مرا کاش هرگز نهروردیا
چو پرورده بودی نیاز دیا
نه امید عقبی نه دنیا بدست
ز هر دو رسیده بجانم شکست
سالهای عمر فردوسی بوضوح در شاهنامه آمده
است.

درباره پنجاه و هشت سالگی خود گوید:
چو برداشتم جام پنجاه و هشت
نگیرم مگر یاد تابوت و دشت
درباره شصت سالگی گوید:

مرا عمر بر شصت شد سالیان
برنج و بسختی بستم میان
یا در جای دیگر گوید:

چو آمد بنزدیک سر تیغ شصت
مده می که از سال شد مرد مست
در مورد شصت و سه سالگی خود گوید:

چو شصت و سه سالم شد و گوش کر
ز گیتی چرا جویم آئین و فر
درباره شصت و پنج سالگی گوید:

چنین سال بگذاشتم شصت و پنج
بدرویشی و زنگدگانی رنج
درباره شصت و شش سالگی خود گوید:

من از شصت و شش سست گشتم چو مست
بجای عنانم عصا شد بدست

و درباره هفتاد سالگی گوید:

کنون عمر نزدیک هفتاد شد
امیدم بیکباره بر باد شد

□ دخل و تصرفاتی در نسخ مختلف شاهنامه شده
است که بسیار محسوس است بگونه ای که یکبار
مرحوم مجتبی مینوی در کنگره طوس گفت شاهنامه ای
که اکنون در دست ماست حرامزاده است. بنظر شما
این دخل و تصرف چه اندازه در ارزش ادبی و هنری
این اثر جاویدان، تأثیر داشته است؟

■ بنظر من یکی از دلایلی که مردم با فردوسی در
ازمنه مختلف انس داشته اند و کرازا اشعار او را
خوانده و بشعر او تمسک می جستند همین اشعار
الحاقی و دخل و تصرفهای فراوانی است که در
شاهنامه بچشم می خورد. تا شاعری مورد توجه عامه
نیاشد و ابیات او زبانزد خاص و عام نباشد در شعر او
دخل و تصرف نمی شود. چرا صدیک تصرفاتی که در
شاهنامه فردوسی از طرف مردم یا کاتبین بوجود آمده
است فی المثل در گرشاسب نامه یا منظومه های
دیگری که به تتبع فردوسی گفته شده است بوجود
نیامده. مسلم است که این دخالتها تا حدی کار
محققین را دشوار می کند و برای دسترسی به يك
شاهنامه صحیح و اصل راهی ناهموار ایجاد کرده
است ولی از طرفی این امر نشان دهنده اقبال مردم در
طی قرون متمادی به این اثر ارجمند است. هر قدر
سخنی دلنشین و شعری بیشتر مورد توجه قرار گیرد اثر
دخالت مردم در آن افزونتر است. نیمه دوم شاهنامه که
تقریباً جنبه تاریخی دارد زیاد مورد تصرف کتاب و
نسخ و عامه قرار نگرفته است زیرا رغبت مردم
بخواندن آن به اندازه نیمه اول نیست. در يك نگاه
می توان درك کرد که قسمتهای حماسی و پهلوانی
شاهنامه بیشتر دستکاری شده و اشعار الحاقی در آن
بیشتر است. داستان رستم و سهراب، داستان رستم و
اسفندیار، جنگهای ایران و توران بیشترین اشعار
الحاقی را شامل است و این بیانگر پیوند استوار مردم
با داستانهای حماسی شاهنامه است. برای توضیح
مطلب خسه نظامی را نگاه کنید. از این خسه،
منظومه خسرو و شیرین بیشتر مورد استقبال مردم واقع
شده است. به همین مناسبت اشعار الحاقی در آن
بیشتر است و باز در این منظومه قسمت ورود فرهاد در
داستان محتوی اشعار الحاقی زیادتری است و دقیقاً
بیشترین اشعار الحاقی در داستان فرهاد در مکالمه
فرهاد و خسرو است که هر کاتب و نسخه برداری
مطابق میل و سلیقه خود سخنی از خسرو و پاسخی از
فرهاد اضافه کرده است که البته بعضی از ابیات سست
و بعضی در نهایت انسجام است منتهی چون نسخ قدیم
فاقد این ابیات است با همه انسجام باز باید حکم کرد
که از نظامی نیست البته چون این موضوع مربوط به
تصحیح متون و از مقوله خاص است بحث آن در
اینجا جایز نیست فقط در این مقام باید این موضوع
مطرح شود که بعضی از کاتبان در آیاتی که بطور
مسلم از فردوسی است تصرفاتی کرده اند که کار
مصحح را در تشخیص اصح با اشکال مواجه
می سازد و مصحح باید علاوه بر حفظ امانت و مطالعه
دقیق نسخ از شم خاصی نیز برخوردار باشد و آن
آشنائی با وضع کلام و طرز بیان فردوسی است. هر
کسی که با شاهنامه سر و کار دارد اگر از مایه ادبی و

شناسائی سخن فردوسی بهره ای داشته باشد تا حدی
می تواند تشخیص دهد که کدام کلمه یا ترکیب
فردوسی وار است و کدام نیست. این نیروی تشخیص
پس از مدتی که شخص با دقت به شاهنامه روی آورد و
آنها مطالعه کرد بدست می آید. حتی ممکن است کلمه
یا ترکیبی در اکثر قریب به اتفاق نسخ کهن همانند
باشد ولی ذوق پرورده آنها نتوانند در این صورت اگر
آن کلمه در نسخه جدیدی به گونه قابل قبول باشد باید
با ضوابطی خاص که بحث آن از حوصله این مصاحبه
بیرون است آنها برگزید. برای مثال باید عرض کنم که
در داستان بهرام و مهلمان شدن در خانه گوهر فروش
بیتی است که کلمه ای در آن بی رمق و سست و با طرز
کلام فردوسی سازگار نیست و در کلیه نسخ چاپی که در
اختیار داشتم بهمین صورت سست آمده است لکن
ذوق من آنها مردود می دانست تا اتفاقاً با شاهنامه
داوری شیرازی که اکنون در موزه رضا عباسی و از
نقاس گرانهاست مراجعه کردم و صورت صحیح بیت
را باز یافتم و بطور قطع و یقین عقیده من این است که
کلام فردوسی باید همین باشد.

بیت مورد بحث در اکثر نسخ بدین صورت است:
تیه گردد از خفت و خیز ز زنان

بزودی شود سست چون «بی تنان»
لکن بیت مکتوب در نسخه داوری چنین است:

تیه گردد از خفت و خیز ز زنان
بزودی شود سست چون «نی بُنان»

هر آشنا به سخن فردوسی بطور قطع عقیده مرا
تایید می کند. بهر حال سخن در این است که باید بزبان
فردوسی آگاه بود و چنانچه تصحیح شاهنامه بر وجه
مطلوب بخواهد انجام پذیرد مصححین باید با رعایت
نسخ قدیمی بزبان فردوسی کاملاً آشنا باشند و
ترکیبات او را بشناسند و با استمداد از ذوق گزینشی
بسزا انجام دهند و گرنه صرف وجود نسخ کهن هرگز
کارگشا نبوده امر تصحیح بر وجه احسن انجام
نخواهد پذیرفت. آشنائی به سخن فردوسی با تورق
شاهنامه و مکرر خواندن اشعار وی و انس شبانروزی با
کلام وی حاصل می شود. دوشادوش این موضوع
آگاهی به اجزاء زبان و اطلاع از اسلوب سخن در قرن
فردوسی و درک زبانشناسی تاریخی از اهم مسائل

تا شاعری مورد توجه عامه نباشد و

ابیات او زبانزد خاص و عام نباشد

در شعر او دخل و تصرف

نمی شود. چرا صدیک تصرفاتی که

در شاهنامه بچشم می خورد که از

طرف مردم یا کاتبان بوجود آمده در

گرشاسب نامه یا منظومه های

دیگری که به تتبع فردوسی گفته

شده است بوجود نیامده



* بعضی‌ها به غلط سرودن شاهنامه را به امر سلطان محمود می‌دانند، درحالی‌که سلطان محمود وقتی که بسطنت رسید، فردوسی هفده و بقولی بیست سال بود که سرودن شاهنامه را شروع کرده بود.

تصحیح شاهنامه است. با دقت در اشعار الحاقی شاهنامه کاملاً مشهود می‌شود که بسیاری از نسخه برداران این کتاب گرانقدر در قرون گذشته رفته رفته بطرز کلام فردوسی آشنائی تام یافته و ابیاتی به شاهنامه الحاق کرده‌اند که الحق پهلو بایات ممتاز شاهنامه می‌زند.

مثلاً این بیت
دو نیزه دو بساز و دو مرد دلیر
یکی از ده‌ها و دگر نرّه شیر
یا این بیت در داستان جنگ ایران و توران پس از کشته شدن سیاوش:
چنانش یک‌ویم بگرز گران
که پی‌لاد کوبند آهنگران
یا این بیت:
زان‌بوه لشکر مراباک نیست
از این سبز خیمه دلم‌پاک نیست
وقس علی‌هذا

با زیاد خواندن شاهنامه و بهره‌وری از ذوق متعادل پس از گذشت زمان رفته رفته ملکه درک شاهنامه، در افراد بوجود می‌آید که گاهی می‌توانند ابیاتی هم سنگ ابیات فردوسی بسرایند ولی از سخن من این توهم حاصل نشود که پس می‌توان مانند فردوسی شعر سرود و داستان پرداخت. نه، هرگز چنین نیست یکی دو بیت در ضمن داستانی مفصل ممکن است بطرز مطلوبی سروده شود ولی زیاده بر آن پای شعرا زرقتن می‌ماند و سستی می‌گیرد و تنها این فردوسی است که در پرداختن داستان از نفس نمی‌افتد و همچنان استوار و محکم پیش می‌رود.

اگر شه‌شاهنامه صبا یا فی‌المثل شاهنامه نوبخت مطالعه شود شاید در میان ابیات فراوان آنها ابیاتی همتای شاهنامه فردوسی بتوان یافت ولی حکم النا در کالمعدوم درباره هر دو صادق است.

داوری شیرازی شاعر توانای قرن سیزدهم که به قول دکتر حمیدی شیرازی اشعر شعرای این قرن است و دارای طبعی قوی و استوار، در خاتمه شاهنامه مکتوب بخط خویش، به سبک فردوسی درباره ربیع پنج ساله و هنری که در تحریر بکار برده است اشعاری سروده که الحق مایه اعجاب و هم سنگ اشعار فردوسی است و درست‌گویی سخن فردوسی است که از دهان داوری بیرون می‌آید.

فشاندم در این نامه پر مایه گنج
همان تا چه پیش آیدم دسترنج
همه دوستانم بصحرا و باغ
من آیدر فرومانده بادرد و داغ
نه از باغ‌نواز بسوستان بهره‌ام
نه از خانه بیرون شدن زهره‌ام

نه‌آوای بلبل نه بانگ تذرو
نه‌دیندار گلین نه بالای سرو
بار دی و مرداد و آبان و دی
همه کار من پایکی خشک‌نی
قلم بیضه بگذاشت در مشت من
سر خامه فرسود انگشت من
درون یکی چشمه از مشک و قیر
فروشد چوماهی که در آبیگر
بر آمد از آن چشمه دلفروز
شب تیره پاشید بر روی روز
حصاری شده گردهم از تیغ تیز
نویسنده را بسته راه گریز
چو دشت مغان گرد من مار خیز
زبان‌ها و شاخ و دهان شه‌دیز
کتابی شد آراسته چون عروس
در آوز نگیان چیره بر ملک روس
دو رویه سیاه از در کارزار
کمانگیر و ناچخ زن و تیغ‌دار
سرواها گرزه گاو سار
دم دالها خنجر آیدار
سرشین چو جنگال جنگی پلنگ
که ناخن بر آورده از بهر جنگ
الفا کشیده سر از هر کران
شده نامه چون دشت نیزه و ران
دم میمها تا زمین ریخته
گره بر زده سرش آویخته
پرستم بدو سال بودم بجنگ
سته گشتم از رزم جنگی پلنگ
مراد استان‌های او کرد پیسر
نشده‌یج این سگری از جنگ سیر
چنین است کردار چرخ بلند
یکایک فرو خوان و بیر گیرند
بصد سال اگر پادشاهی کنی
ز مه زور بر گاو و ماهی کنی
بخورشید تیان بسانی درفش
کشی پرده بر آسمان بنفش
همه داده‌ها ماند باید بجای
بماند جهان با جهان کدخدای
بکاوی اگر خاک تاروی آب
نه رستم بیابی نه افراسیاب
بگیتی نشانی ز جمشید نیست
بر آن دخمه جز تاب خورشید نیست
برفتند و ماندند دو مرده ریگ
یکی کار زشت و دگر نام نیک
بچشم خرد تا چه بینی همی
کدامین دورا برگزینی همی
الی‌آخر

روشن است کاتبی که مدتی دراز شاهنامه نویسی کند و با پهلووانان شاهنامه انس گیرد و مدام وزن متقارب فعلون فعلون فعلون فعلون مانند پتکی بر مغز او کوفته شود پس از زمانی خواه ناخواه ابیاتی می‌سراید که بعضی از آن کم و بیش نزدیک زبان فردوسی است و چون هر گوینده بشعر خویش دل بسته است برای جاودان ساختن گفته خود ابیات خویش را در تلو شاهنامه به قلم می‌آورد و اینجاست که یک مرتبه به مرور ده هزار بیت بلکه بیشتر به شاهنامه اضافه می‌شود. حال ملاحظه کنید که پیراستن شاهنامه از ده هزار بیت الحاقی تا چه اندازه مشکل و تصحیح شاهنامه را تا چه پایه دشوار می‌سازد.

نکته‌ای که در اینجا لازم به تذکر است این است که بعضی می‌گویند گذشتگان، فاقد امانت بوده‌اند. در امانتی به نام شاهنامه خیانت کرده‌اند و دخالت‌های ناپذیرانه صورت داده‌اند و فلان... تا جایی که مرحوم مجتبی مینوی در کنگره مشهد گفت که شاهنامه‌ای که اکنون در دست ماست حرامزاده است و آن همه جنجالی که بدنبال داشت، درست است که این شاهنامه کاملاً شاهنامه فردوسی نیست و در طی هزار سال تصرفات بسیار در آن بعمل آمده است ولی آیا باید بر این کار نام خیانت نهاد. بنظر من اگر چه نفس عمل درست نبوده است و اگر شاهنامه همانطور که از دهان فردوسی برآمده بود امروز بدست ما می‌رسید چه اندازه مطلوب بود ولی از طرف دیگر باید توجه داشت که دخل و تصرفها، افزودن و کم کردنها نشانه علاقه خاصی و عاشقانه مردم این سرزمین باین اثر گرانبها و ملی است. در واقع باید بگویم که مردم در طی قرون شاهنامه را متعلق بخود می‌پنداشته‌اند و با جان آنها پیوند داشته است و اگر دخالتی در آن کرده‌اند نه باب خیانت در امانت بلکه به قصد بهتر کردن، پیراستن و شایسته‌تر کردن بوده است.

گو اینکه الان بنظر محققین کاری درست نبوده و همگان را بزحمت انداخته است ولی باید بعشق و علاقه آنها که ناچار باعث این همه دستکاری شده احترام گذاشت.

شاهنامه سند هویت این قوم از دیر زمان است و گویی عامه مردم نسبت به آن يك احساس مالکانه داشته‌اند و از این نظر نباید بر ایشان خرده گرفت. بگذارید مردم به شاهنامه عشق بورزند، به پهلووانان احساس قربت کنند، داستانهای آنرا در سینه بپروند و به آن افتخار کنند و اگر هم دخالتی بزعم ما نایجا کردند بدینگونه نتازیم و با سعه صدر بر ایشان ببخشاییم. این صدر مرتبه ارجح است از اینکه ما امروز شاهنامه دست نخورده از طاق خانه متعلق به هزار سال قبل کشف کنیم ولی مردم به آن دل بستگی نشان نداده و از این جهت در آن دخالتی نکرده باشند. ملخص کلام آنکه شاهنامه سند قومیت ما، قباله کشور ما، دائرة المعارف هنر و دانش ما و زنده کننده زبان مردم است. شاهنامه باعث قوام اساس متزلزل قوم ایرانی گردید. فردوسی با سرودن شاهنامه مجد و عظمت را به ایران برگرداند. ملت خود را آشنا بمآثر خود کرد و تاریخ ایران را ادامه بخشید.

□ اثر شاهنامه در فرهنگ و اخلاق ایرانیان تا چه حد بوده است؟
■ شاید امروزه با این گسترشی که در سطح



آموزش و فرهنگ و وسائل آموزشی و ارتباط جمعی بوجود آمده است امکان نهد تاثیر يك اثر هنری و ادبی را بر اخلاق و فرهنگ يك ملت بخوبی درك كنیم. ولی وقتی به جامعه چهار صد یا پانصد سال پیش برگردیم تاثیر صفات پهلوانان شاهنامه را در خلیقات و روحیات مردم بوضوح مشاهده می‌کنیم. داستانهای شاهنامه سرشار از صفات گوناگون بشری است. پاکي، طهارت، عفت از طرفی همواره با ناپاکی، خیانت، ناراستی در ستیزند. پهلوانان شاهنامه هرگز از جمع جهات خالی از خلل و ضعف نیستند و تمام کارهای آنان بر طریق صواب نیست حتی در مقدمه داستان رستم و سهراب، فردوسی می‌گوید:

کنسون رزم سهراب و رستم شنو
دگرها شنیدستی اینهم شنو
یکی داستانتست پسر آب چشم

دل نازك از رستم آید بخشم
در واقع در بیت اخیر می‌خواهد بگوید که شاید کار رستم از جمیع جهات درست نبوده است. هر کدام از پهلوانان دارای سرشت و منشی خاصند که خواننده شاهنامه پس از مدتی با این سرشت و منش خو می‌گیرد مثلاً زود خشمی طوس، چاره جوئی پیران، سبکسری بیژن درایت گیو، جوانی و جنگجویی فرامرز را همواره مد نظر دارد و جای جای صفات مشروح پهلوانان را که از ابیات مختلف برکشیده است زیب ندانم بیکر پهلوانان تصویری خود میسازد و هر پهلوانی با صفات خاص خود همواره در ضمیر او زنده است. معمولاً در پایان هر داستان فردوسی از حکمت و عبرت سخن می‌گوید و جهان را با نظری خاص تشریح می‌کند جهان سر بر سر حکمت و عبرت است

چرا بهره ماهمه غفلت است
و در جائی دیگر چه زیبا راه و رسم جهان را بیان می‌کند.

زمین گر گشاده کند راز خویش
نماید سرانجام و آغاز خویش
کنسارش پسر از تاجداران بسود
برش پسر زخون سواران بسود
پسر از مرد دانا بود دامنش
پسر از خوبرخ جیب پیراهنش
در همین معنی در جای دیگر گوید

کجا آن سرو تاج شاهنشهان
کجا آن بزرگان و فرخ مهان
کجا آن بتان پسر از ناز و شرم
سخن گفتن خوب و آواز نرم

توجه کنید چقدر فردوسی بشرم توجه دارد و چگونه در جاهای مختلف حیا را می‌ستاید. بی شرمی هرگز در نظر فردوسی قابل بخشش نیست. او شرم را چه برای زن و چه برای مرد از صفات ممتاز می‌شمارد، درباره شرم زنان در شاهنامه نمونه‌های فراوان است ولی درباره شرم مردان ببینید چه اندازه جاندار و دلپسند این موضوع را شرح می‌دهد. در داستان سیاوش و سودابه زمانی که سودابه سیاوش را در بر خود می‌خواند و راز دل را فاش میسازد شرم سیاوش چه گویا بیان می‌شود.

چنین گفت با هیربدماهروی
کز آید بر و با سیاوش بگوی

نباشد شگفت اریه مه ننگرد
کسی را بخوبی بکس نشمرد
گراید و نکه با من تو پیمان کنی
نه بیچی و اندیشه آسان کنی
یکی دختری نورسیده بجای
کنم چون برستار پشت بیای
من آیدر به پیش تو استاده ام
تن و جان شیرین تر داده ام
زمن هر چه خواهی همه کام تو
بر آرم نه بیچم سر از دام تو
سرش تنگ بگرفت و یک پوسه داد
همانا که از شرم ناوردیاد
رخان سیاوش چو خون شد ز شرم
بیاراست مژگان بخوناب گرم
چنین گفت بادل که از کار دیو
مراد در دارد کیهان خدیو
نه من یا پدر بیوفانی کنم
نه با اهرمن آشنائی کنم
و در جای دیگر زمانی که سیاوش کشته می‌شود و رستم از زابلستان بدرگاه کاووس می‌آید باز همین صفت سیاوش را می‌ستاید.
چو آمد بر تخت کاووس کی
سرش بود پر خاك و پر خاك بی
بدو گفت خوی بدای شهریار
پرا گندی و تخمت آمد ببار
ترا عشق سودابه و بدخوی
ز سر بر گرفت افسر خسروی
کنون آشکارا به بینی همی
که بر موج دریا نشینی همی

که باید که رنجه کنی پای خویش
نمائی مرا سرو بالای خویش
خرامان بیامد سیاوش برش
بدید آن نشست و سرو افسرش
سیاوش چو بر تخت زرین نشست
ز پیشش بکش کرد سودابه دست
بتان را پشاه نو آیین نمود
که بودند چون گوهر ناپسود
بدو گفت بنگر بر این تخت و گاه
پرستنده چندین به زرین کلاه
کسی کت خوش آید از ایشان بگوی
نگه کن بیدار و بالا و موی
سیاوش چو چشم اندکی بر گماشت
از ایشان یکی چشم از او بر نداشت
همی این بستان آن بدین بنگریست
بر او فتنه شد هر که رویش بدید
برفتند هر يك سوی تخت خویش
یکایک شمارنده بر بخت خویش
چو ایشان برفتند سودابه گفت
که چندین چه داری سخن در نهفت
از این خویرویان بچشم خرد
نگه کن که با تو که اندر خورد
بپاسخ سیاوش نگشاد لب
پریچهره برداشت از قصب
بدو گفت خورشید با ماه نو
گرایدون که بینند برگاه نو
نباشد شگفت ار شود ماه خوار
تو خورشید داری خود اندر کنار
کسی کوچوم دید بر تخت عاج
زیاقوت و فیروزه بر سرش تاج



داستان سیاوش سرشار از آزر، بیگناهی، پاکي و از آنطرف آکنده از ناراستی، خیانت، شیطان صفتی و دروغ است

داستان سلم و تور و ستیز با

ایرج موضوع رشک و ورزی بشر و پایان ناپذیری آنست

که این خمیر مایه بدست او شکل گرفته و بصورتی اعجاب انگیز درآمده است. بطور قطع و یقین اگر همین خمیرمایه را بدست دیگری میدادند هرگز چنین اثری بوجود نمی‌آمد. خود فردوسی کراراً بقدرت خود بالیده و هنر خود را ستوده است که چون کم و بیش همه بر این اشعار واقفند تطویل جانز نیست.

خلاصه باید بگویم که فردوسی شاعری است که همانندی در هزار سال تاریخ ادبیات ایران ندارد و شاهنامه فردوسی بزرگترین اثر حماسی جهان است. کار او همه هنر است، شکوه است، بزرگی و عظمت است. و بجز آن میگویم که در آینده نیز نظیر او نخواهد آمد زیرا ممکن است بطن این مرزو بوم طبیعی مانند او را بهرورد ولی چون خمیر مایه حماسی دیگر وجود ندارد ناچار امید بوجود آمدن همتای وی نیز منتفی است و بقول داوری شیرازی

هنر را یکی برترین پایه داد

کزان سوی آن‌بای نشوان نهاد

□ جنبه اسطوره‌ای شاهنامه را لفظاً شرح دهید. **نمیدانم** این کلمه اسطوره بمعنای اصطلاحی امروز آن اولین مرتبه بوسیله چه کسی برای داستانهای کهن شاهنامه بکار رفته است، ولی همین قدر میدانم که این اصطلاح قدیم نیست و کاملاً مستحدث است و زیاد هم شایسته نیست که این اصطلاح را در مورد داستانهای حماسی شاهنامه بکار بریم گو اینکه این کلمه بقدری در اذهان جا افتاده و بقدری رواج پیدا کرده است که بیرون راندن آن از زبان بسیار دشوار است. آخر توجه کنید که هیچک از ارباب کتب لغت از کلمه اساطیر و اسطوره این معنی را که ما امروز اراده میکنیم متذکر نشده‌اند. آنچه حالیه از مفهوم اساطیر مراد است تقریباً مترادف یا حماسه است یعنی داستانهای رزمی هیجان انگیز که عرق ملی را بحرکت آورد و دلیری و شهادت را در نهادها بهرورد و گذشته پر افتخار را گوشزد نسل حاضر کند و احیاناً در مواردی خاص جنبه‌های تراژدی را آنطور که سخن سنجان از قرون کهن تا امروز یادآور شده‌اند، بیان دارد. ولی همانطور که تذکر دادم، هیچک از صاحبان کتب لغت تا آنجائیکه من دیده‌ام، کلمه اساطیر و اسطوره را باین معنی بکار نبرده‌اند. در همه جا اساطیر بمعنی سخنان پریشان و افسانه‌های باطل و بیهوده سرائی و احادیث بی‌سامان و قصه‌های دروغ آمده است.

جلال‌الدین بلخی میگوید:

که اساطیر است و افسانه تژند

نیست تعمیقی و تحقیقی بلند و حال آنکه ما امروز هرگز از اسطوره و اساطیر این معنی را اراده نمیکنیم و اسطوره را دارای معنایی نیکو با سایه روشنهای جاذب تصور میکنیم. منظور از بیان

از اندیشه و خوی شاه‌سترگ
درآمد بایران زبانی بزرگ
کسی کوبود مهترانجمن
کفن بهتر او را ز فرمان زن
ز شاهان کسی چون سیاوش نبود
چسواراد و آزاد و خامش نبود
دریغ آنچنان نامور شهریار
که چون او نیندگد گروزگار
که در اینجا صفت خامش که برای سیاوش آمده است مسلماً مقصود همان شرم است.

□ بنظر شما فردوسی راوی داستانهای کهن و ادا مه دهنده کار دیگران می‌باشد یا خالق شاهنامه است؟

□ فردوسی يك دهقان زاده و بزرگزاده و نژاده ایرانی بود. وطن پرستی، حس ملیت فخر به مآثر، یادآوری افتخارات گذشته، برانگیختن ایرانی از خواب قرون همه انگیزه سرودن شاهنامه بوده است. بعضی ناآگاه، به غلط سرودن شاهنامه را به امر سلطان محمود میدانند در حالیکه سلطان محمود در سنه ۳۸۹ به سلطنت رسید و تا آن زمان فردوسی هفده و بقولی بیست سال بود که سرودن شاهنامه را شروع کرده بود.

مسلم است که در قدیم مرسوم بوده است همه مصنفین و گویندگان اثر خود را بنام یکی از امرا یا پادشاهان می‌کرده‌اند علت آن چه بوده خود بحتی مستوفی دارد بهمین جهت فردوسی نیز در جستجوی شخصی بود که اثر خویش را به نام وی کند و سلطان محمود بیش از دیگران مطمح نظر بوده است ولی همانطور که می‌دانیم محمود این اثر را نشناخت و سزاوار آن زر و سیمی نداد و بقول فردوسی:

چواندر تبارش بزرگی نبود

نیارست نام بزرگان شتود

مولف تاریخ سیستان در این باره می‌نویسد:
محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم است بوالقاسم گفت زندگانی خداوند دراز باد ندانم در سپاه تو چند مرد چون رستم باشد، اما این دائم که خدایتعالی هیچ بنده چون رستم نیافرید. این بگفت و زمین ببوسید و برفت. ملک محمود وزیر را گفت این مردک مرا بتصرفی دروغزن خواند، وزیرش گفت بیاید کشت هر چند طلب کردند نیافتند بس روشن است که شاهنامه نه بامر سلطان محمود سروده شده و نه بنام وی گشته است و بقول دکتر صورتگر

تا از آن ترک فرومایه چه نعمت یافت

آن جوانمرد سخنگوی خراسانی
فردوسی هم راوی است و هم خالق. راوی از آن جهت که خمیر مایه داستانهای وی متعلق به گذشته و کتب کهن این مرزو بوم بوده است و خالق از آن جهت

این مختصر آنست که وقتی ما اصطلاح جامع‌الاطراف حماسه را داریم، چندان شایسته نیست که از کلمه اسطوره استفاده کنیم و این بهانه که اگر فصولی از شاهنامه را که جنبه تاریخی ندارد، بنام اسطوره بخوانیم عیبی ندارد و مفهومی خاص را متبادر بذهن میکند. کاملاً نقض غرض است. چه لغت امر توفیقی است و ما حق نداریم لغتی را که معنای شایسته و والاتی ندارد، برای منظوری شایسته و والا بکار بریم و در کار خود نیز اصرار بورزیم. متأسفانه تنها این يك مورد نیست که ما مرتکب این خلاف می‌شویم، بلکه در موارد عدیده اعمال خلافی در کاربرد لغات ملاحظه میشود که چون بحث آن در اینجا موردی ندارد، از اطاله کلام خودداری میکنم. بهر حال با توضیحاتی که عرض شد اگر منظور از جنبه اسطوره‌ای شاهنامه، موضوعات حماسی شاهنامه که در تاریخ مدون ذکر آن نرفته است، باشد؛ باید گفت که بیشتر ارزش شاهنامه بر جنبه حماسی آن تکیه دارد و همین جنبه است که شاهنامه را مطبوع طبع ساخته و پیوندی ناگسستی با روح مردم برقرار کرده است. درباره اینکه ریشه و مأخذ این داستانها چیست و فردوسی چگونه باین منابع دست یافته است، هم مستشرقین و هم محققین ایرانی مفصلاً در کتب خود درباره آن توضیح داده‌اند. کتاب حماسه سرائی در ایران تألیف استاد گرامی آقای دکتر صفا جامع این بحثهاست و چون این کتاب را دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان شاهنامه دیده و خوانده‌اند، تکرار فصول آن در اینجا زائد است. تنها نکته‌ای که باید متذکر شوم این است که فردوسی با آن بلندی طبع و عظمت روح، تلفیقی بسزا از این داستانها بعمل آورده و کلام استوار او به پیکر عریان این داستانها لباسی برانزده پوشیده است. مسلم است اگر این داستانهای حماسی بوسیله شاعر دیگری که توانائی فردوسی را در داستان پردازی و انسجام سخن فاقد باشد، برشته نظم کشیده شده بود تا این اندازه داستانهای شاهنامه در اذهان جا نمیگرفت و این پیوند شگفت را با جان مردم بوجود نمیآورد.

□ زیباترین داستان شاهنامه کدام است؟

□ درباره این سؤال باید بگویم که عنوان زیباترین داستان شاهنامه اصطلاحی درخور و شایسته نیست و اصولاً داستانهای حماسی با صفات باشکوه، هیجان‌انگیز، با عظمت، و امثالهم متناسب بیشتری دارد. مختصات داستانهای شاهنامه را از دیر زمان منتقدین از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار داده‌اند و هنوز هم جا دارد که تحقیقات و مطالعات بیشتری درباره آن انجام گیرد.

شاید بتوان داستانهای شاهنامه را به بخشهای تراژدی، عاطفی، عشقی، پهلوانی و احیاناً کمدی تقسیم کرد. اینکه نام کمدی را بر دم ممکن است داستان بهرام گور و مهمان شدن در خانه بهودی و لنبک آب‌فروش را از این نوع دانست، گو اینکه اطلاق اصطلاح کمدی درباره آن من جمیع جهات درست نیست. بهر حال واقعا دشوار است که بتوان بهترین یا بقول شما زیباترین را برگزید. هر کدام از داستانهای شاهنامه دارای مختصاتی است که مخصوص بخود آن داستان است. یکی از نکات جالب شاهنامه همین تنوع محتوای داستانهاست.

مثلاً داستان سیاوش سرشار از آرم، بیگناهی، پاک‌ی و از آنطرف آکنده از ناراستی، خیانت، شیطانی و دروغ است که این صفات با صفاتی که داستانهای رستم و سهراب، رستم و اسفندیاریا پسران فریدون یا پایان کار کیخسرو یا فرود از آن بهره‌ور است کاملاً تفاوت دارد و همین جاست که برگزیدن داستانی را از میان داستانها دشوار میسازد و اگر احیاناً کسی داستانی را بر میگزیند، شایسته نیست که بگوئیم از جهت اهمیت و عظمت، آن داستان نسبت به داستانهای دیگر در نقطه اوج قرار دارد و هرگز نباید پسند ما مانع از ارزش و شکوه داستانهای دیگر شود.

ترازیدیه‌های شاهنامه همه از نوع بهترین ترازیدیه‌هاست. بیان تعارض‌های روانی آدمیان است. تعارضهایی که هرگز محوشدنی نیست و همواره از نسلی به نسلی منتقل میشود. حوادث رنج‌آور داستانهای شاهنامه کوچک و بی‌اهمیت نیست، دردها همه ریشه‌دار و پایدار است، گذرنده نیست که بگوئیم موجی بر روی آب بود و گذشت. یا جنبشی سطحی بود و بعدم گرائید. تعارض‌های روانی به بهترین وجه بیان شده است. حسادت، و بی‌رشکی مهر و کین، پاک‌ی و حيله‌گری، تقابل پیر و جوان و برخورد اندیشه‌های متفاوت از خصائص داستانهای شاهنامه است و چه داستانی بهتر از داستان پسران فریدون نمایانگر حسادت است. ملاحظه کنید وقتی سلم و تور می‌بینند که چقدر ایرج مورد توجه سپاهیان است، چگونه آتش حسدشان شعله‌ور میشود و با کرسی برادر بی‌گناه را با همه التماسی که هنگام وقوع حادثه میکند، میکشند و بی‌آمد این فاجعه ادامه می‌یابد و جنگهای فراوانی را بدینال می‌آورد. داستان سلم و تور و ستیز با ایرج موضوع رشک‌ورزی و پشروی پسران ناپذیری است. از این جهت واقعه زودگذر نیست و راز جاودانگی داستان نیز در همین است.

پایان کار کیخسرو حکایت از تأثرانگیزترین تألمات بشری میکند و فلسفه حیات را به بهترین وجه می‌شکافد. بهرحال غرض توصیف داستانهای شاهنامه نیست، غرض آن است که هر داستان مختصاتی مخصوص بخود دارد که وقتی انسان سرگرم خواندن یکی از این داستانها میشود، چنان غرق میگردد و لذت میبرد که اگر در آن حال از وی بپرسند کدام داستان جالب‌تر است، انگشت بر همان می‌نهد. ولی اگر از من بپرسید که با تمام این احوال کدام داستان را دلپذیرتر میدانم، در جواب خواهم گفت: داستان فرود. همین چندروز پیش که بر آن مرور میکردم، باز نکات تازه‌ای دریافتم. شاید اگر داستان سیاوش را خوانده بودم، الان در پاسخ باز میگفتم جالبترین داستان شاهنامه داستان فرود است.

در داستان فرود يك نوع غربت، بیگناهی، والا طبعی و در پایان عاطفه‌مادری نوعی خاص و در سرحد کمال ملاحظه میشود. در برابر زودخشمی، کینه‌توزی، خودخواهی، خیره‌سری بطرز شگفت‌انگیزی خودنمایی میکند.

يك طرف داستان فرود است با همه صفات شاهزادگی، بزرگی، پهلوانی و در مقابل طوس است با کینه‌ورزی فراوان که از زمان نوزد و آمدن افراسیاب بایران در نهاد او راسخ شده است. توأم با غرور شدید

خانوادگی و خودخواهی عجیبی که در کمتر پهلوانی در شاهنامه باین شدت نمایانگر است. داستان فرود يك ترازدی واقعی است. در پایان داستان، انسان غرق تفکر می‌شود که تا چه حد حوادث برخلاف انتظار بوقوع می‌پیوندد و چگونه آنچه تصور نمیشود از بد حادثه جامه عمل می‌پوشد. بنظر من بر نسل جوان فرض است که با شاهنامه الفت گیرد و پهلوانان آنرا با همه صفات بشناسد و بخصائص روح بشری که به بهترین وجه در شاهنامه متجلی است، آشنا شود.

□ در میان توصیفات فردوسی کدام جالبتر است؟
■ شاهنامه فردوسی سراسر مشحون از توصیف است. توصیف رزم، توصیف بزم، توصیف دربار، توصیف سپاه، توصیف پهلوانان، توصیف تشریفات، توصیف زنان، توصیف پهلوانان و دهها توصیف دیگر که مجال ذکر آنها نیست.

فردوسی در وصف منظره‌ها و اوصاف دیگر از بسیاری شعرا ارجح است و گاه بقدری توصیف او دقیق است که گوئی انسان معاینه موضوع مورد بحث را در برابر دیدگان می‌بیند.

سادگی و دقت توأم با ریزه‌کاریهای شاعرانه از خصوصیات توصیفات فردوسی است. بدون هیچ مجامله‌ای باید گفت اکثریت قریب‌بافتاق وصفهای شاهنامه دلپذیر و بدیع است. فردوسی راهمه شاعر رزم میدانند، در حالیکه اگر بقسمتهای دیگر شاهنامه نیز توجه کنیم، اشعار بزمی و توصیفی شاهنامه کمتر از اشعار رزمی نیست.

ملاحظه کنید وصف رودابه دختر مهرباب شاه و معشوقه زال چگونه در شاهنامه آمده است:
دو چشمش بسان دو نرگس بیباغ
مژده تیرگی برده از پسرزاغ

اگر ماه چوئی همه روی اوست
و گرمشگ بونی همه موی اوست
بهشتی است سرتاسر آراسته
پسر آرایش و رامش و خواسته
یا در وصف تهیمینه زن رستم و مادر سهراب چنین میگوید:

دو ابرو کمان و دو گیسو کند
ببالا بکردار سرو بلند
دورخ چون عقیق یمانی برنگ
دهان چون دل عاشقان گشته تنگ
بناگوش تابنده خورشید وار
فرو هشته زو حلقه گوسوار
وصفهای فردوسی و منظره‌سازی‌های وی بقدری بدیع است که در کمتر دیوانی همتای آنرا میتوان یافت.
آیا مانند این وصف شب در آغاز داستان بیژن و منیزه در میان انبوه شعر شاعران سلف میتوان همانندی پیدا کرد؟

شبی چون شبیه روی شسته بقیر
نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
سپاه شب تیره بردشت و راغ
یکی فرش افکنده چون پسرزاغ
چوپولاد زنگار خورده سپهر
تو گفتمی بقیر اندر آندوده چهر
نمودم زهر سو بچشم اهرمن
چو ماسر سیه باز کرده دهن

چنان گشت باغ و لب جوئیبار
کجا موج خیزد ز دریای قار
فرومانده گردون گردان بجای
شده سست خورشید را دست و پای

نبد هیچ پیدا نشیب و قرار
دل‌متنگ شد زان درنگ دراز

بقول هانری ماسه در سراسر شاهنامه دویست و پنجاه قطعه توصیف وجود دارد. حال چگونه میشود که از این انبوه توصیفات یکی را برگزید، وانگهی توصیفات فردوسی همانطور که متذکر شدم، گونه‌گون است و از هر دسته اگر یکی را مخیر بودیم، که انتخاب کنیم، شاید کار چندان دشوار نبود. ولی اگر سؤال باین صورت کلی باشد، جواب قاطعی برای آن نمی‌توان یافت، چه برگزیدن توصیفی از توصیفات گوناگون امکان‌پذیر نیست یا حداقل من از این کار عاجزم. بهرحال باید گفت اکثر توصیفات شاهنامه در حد خود شاهکار است و جا دارد که در این باره رساله‌های مفصلي ترتیب یابد و از هروجه توصیفات شاهنامه مورد مذاقه قرار گیرد.

□ آیا شاهنامه واقعا در حفظ ملیت ایرانی تأثیری داشته است؟

■ شاهنامه فردوسی در واقع سند ملیت ایرانی است. در زمانی که ایران در زیر سیطره عرب نزدیک بود همه چیز حتی زبان خود را از دست بدهد، همچنان که اقوام دیگر باین سرنوشت دچار شدند، فردوسی با یادآوری مآثر ایرانیان و سرودن شاهنامه و تذکر مقام بلند ایران در ازمنه کهن حس ملیت را در قوم ایرانی بیدار کرد و با ایبات بلند خویش شکوه ایران را در گوشها زمزمه نمود. امروز که ملیت امری عادی است نباید بار و زگار فردوسی مقایسه شود. در آن روزگار ملیت ایرانی در معرض تباهی بود و حتی بزرگان ادب و دانشمندان نامی سعی داشتند که تشبه بقوم عرب کنند و ایران و آنچه مربوط بآن بود، خوار و بيمقدار سازند. احمد حسن میمندى وزیر با نفوذ سلطان محمود غزنوی مقرر داشت، دفاتر دیوانی را از فارسی بهری برگرداندند و نسبت به سخن و ادب و مآثر ایرانی بی‌اعتنا بودند و آنچه مربوط بدوران کهن ایران بود باطل و بی‌ارزش میدانست. یا صاحب بن عباد وزیر دانشمند و معروف آل بویه که از خاندان ایرانی و مورخین او را

■ اشعار الحاقی که در شاهنامه بچشم می‌خورد نشان دهنده اقبال مردم در طی قرون متمادی به این اثر ارجمند است.

■ شاهنامه باعث قوام اساس متزلزل قوم ایرانی گردید. فردوسی با سرودن شاهنامه مجد و عظمت را به ایران برگرداند.



* زبان فارسی که پشتوانه ملیت ایرانی است با سرودن شاهنامه نیرو گرفت. نیرویی که پس از هزار سال هنوز ادب فارسی از آن برخوردار است.

ندیدم جهاندار بخشندنی
بگشاید کیان بر درخشندنی
همی داشتم تا کی آید پدید
جوادی که جودش نخواهد کلید
چنین سال بگذاشتم شصت و پنج
بدرویشی و زندگانی ورنج

سی و پنجسال از سرای سینح
بسی رنج بردم بسامید گنج
چو بر بیاد دادند رنج مرا
نبرد حاصلی سی و پنج مرا
ولی اینهمه در برابر کار عظیمی که بانجام آن کمر بسته بود، مهم نبود و کاخی بوجود آورد که از یاد و باران گزند نمی بیند و جاودانه بر پا و استوار است.

افسانه‌هایی که درباره نظم شاهنامه در تواریخ و کتب قدیمی آمده، اغلب بی اساس و دور از واقعیت است. من جمله در افسانه آمده است که: سلطان محمود فردوسی تکلیف کرد، چنانچه شاهنامه را بسراید در برابر بیت یک دینار بوی بدهد. پس از اینکه فردوسی بامر سلطان شاهنامه را با تمام رسانید، سلطان محمود باغوی وزیر از دادن زر امتناع کرد و بجای آن نقره داد. البته قسمت آخر صحیح است که سلطان محمود بجای زر سیم داد. ولی اینکه سلطان محمود، فردوسی را بکار سرودن شاهنامه واداشته باشد به کلی بی اساس است. چه زمانی که سلطان محمود بتخت نشست، قریب بیست سال بود که فردوسی سرودن شاهنامه را شروع کرده بود و تقریباً شاهنامه خاتمه یافته بود و در این موضوع کوچکترین شکمی وجود ندارد.

□ چرا از هخامنشیان در شاهنامه ذکری نیست؟
■ شاهنامه از دو قسمت تشکیل شده است، داستانهای حماسی و وقایع تاریخی. نیمه اول شاهنامه که داستانهای حماسی است قسمت جان دار و پر قدرت شاهنامه است که بیشتر اهمیت و ارزش شاهنامه هم متکی بر این بخش است. تا قبل از ارتباط ایران با اروپا و آشنائی اهل تحقیق یا مستشرقین و اطلاع بر تاریخهای هردوت و گزنفون و ترجمه‌های کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید و نقش رجب و نقش رستم و غیره، تاریخ پیش از اسلام ما عبارت بود از سلسله پیشدادیان و کیان و آمدن اسکندر و اشکانیان و ساسانیان که در کتب تاریخی حتی درسی مدون بود ولی پس از ترجمه آثار مورخین یونان و کشفیات خاورشناسان تاریخ پیش از اسلام، بصورت کنونی درآمد. ولی هرگز اهمیت حماسه‌های کهن ایران از بین نرفت. بلکه دو مجرای مختلف پیدا کرد، در ابتدا بسیاری از تاریخ‌نویسان ایرانی سعی داشتند که تاریخ حماسی ایران را با تاریخ هردوت و دیگر مورخین

از طالقان دانسته‌اند، میگفت هیچ کس فارس را بر عرب ترجیح ندهد، مگر آنکه رگی از مجوسیت در او باشد. در چنین احوالی فردوسی پاسداری ملیت ایرانی را به عهده گرفت و شاهنامه را سرود و شکوه و عظمت ایران را با ذکر حماسه‌های کهن یادآور گردید. زبان فارسی که پشتوانه ملیت ایرانی است با سرودن شاهنامه نیرو گرفت. نیرویی که پس از هزار سال هنوز ادب فارسی از آن برخوردار است و بطور یقین میتوان گفت اگر شاهنامه فردوسی نبود، زبان فارسی فاقد رنگی عظیم بود. بیهوده سخن باین درازی نیست که اینقدر درباره شاهنامه از قرون گذشته تا حال سخن گفته‌اند. آنرا ستوده‌اند، عظمت آنرا گوشزد کرده‌اند و قوم ایرانی را بداشتن آن سزاوار مباحث دانسته‌اند.

□ چه عاملی محرك فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است؟
■ فردوسی يك دهقان زاده ایرانی بود و در ابتدا زمین و ثروت و خواسته فراوان داشت. باصطلاح دهقان در آن عصر به کسی اطلاق میشد که دارای آب و زمین کافی بوده و این آب و زمین نسل بعد نسل باو رسیده باشد و مردی نزاده و دارای خانواده اصیل باشد در نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش معنی کلمه دهقان بخوبی پیداست:
ز ایسران و از ترک و از تازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
سخنهای بکردار بازی بسود
پس عرق ایرانی و حسن ملیت در فردوسی بسیار قوی بوده و محرکی میخواست تا این شور و نیروی نهان از قوه بقیل درآید. طبع بلند و خداداد و دیدن خواری ایرانیان در برابر عرب فردوسی را بر آن داشت تا با سرودن شاهنامه متأثر قوم ایرانی را که بفراموشی سپرده شده بود، فریاد ایرانیان آورد و با این شور و شوق شروع به گردآوری داستانهای حماسی کهن و سرودن شاهنامه کرد. البته در طی سرودن شاهنامه املاک او از دست رفت و آنچه خواسته و ثروت داشت تپاه شد و سرانجام تهی دست و بی آب و زمین گردید. خود او در این باره گوید:

نماندم نمک سود و گندم نه جو
نه چیزی پدید است تا جود رو
تهی دستی و سال نیرو گرفت
دو گوش و دو پای من آهو گرفت
به پیوستم این نامه باستان
پسندیده از دفتر راستان
که تار و پیری مرا ببرد
بزرگی و دینار و افسر دهد

یونانی تطبیق دهند که در این کار مسلماً توفیقی نیافتند. اصرار آنها بر اینکه پیشدادیان همان سلسله ماد و کیانیان، هخامنشیان بودند بجائی نرسید. و واقع هم همین است که این دو موضوع را نباید با هم خلط کرد. بیشتر اقوام کهن داستانهای حماسی دارند، در حالیکه تاریخ ایشان نیز مضبوط است. منتهی داستانهای حماسی ایران قوی تر و پیرداخته تر و باشکوه تر است. تصور میکنم تا حدی نبودن سلسله هخامنشیان را در شاهنامه توجیه کرده باشم و امیدوارم همین مختصر پاسخی باین سؤال باشد.

□ از آغاز آشنائی خود با شاهنامه چه خاطره‌ای دارید؟

■ آشنائی من با شاهنامه به زمان کودکی برمیگردد. لازم بذکر است که از زمان وصال شیرازی، هفته یک بار انجمن ادب با حضور آن شاعر بزرگ تشکیل می یافت و قافائی و دیگر شعرای معروف شیراز در آن حاضر میشدند. پس از فوت وصال، وقار فرزند ارشد و پس از وقار فرهنگ شیرازی پسر چهارم ریاست انجمن را به عهده داشتند، یزدانی ششمین فرزند وصال و پس از آن میرزای رحمت و آخرین هم مرحوم روحانی وصال بترتیب انجمن را اداره مینمودند. پدرم روحانی وصال با شاهنامه الفتی بسیار داشت و همواره آنرا مطالعه میکرد و در انجمن ابیات شاهنامه را مورد بحث قرار میداد. من نیز از همان اوان کودکی با ابیات و داستانهای شاهنامه آشنا شدم. در آن هنگام بیشتر مردم داستانهای شاهنامه را بطور تفصیل میدانستند. با پهلوانان آن انس داشتند و حتی در مکالمات روزانه هر جا اقتضا میکرد از موضوعات آن بصورت مثل استفاده میکردند. تا آنجا که بیاد میآورم در قهوه خانه‌ها همیشه داستانهای شاهنامه بوسیله نقال و داستان سرا بازگو میشد و مردم با رغبت و میل وافر آن گوش میدادند. داستانهای شاهنامه در پایان رنگ مذهبی بخود میگرفت و بعضی مواقع با وقایع کربلا مربوط میشد. در اینکه این دو موضوع یعنی حماسه‌های کهن و وقایع مذهبی چگونه و چرا با هم ارتباط می یافتند خود بحثی جداگانه دارد که اکنون مجال تفصیل آن نیست. این نکته را هم اضافه کنم که داستانهایی که امروز جزء ملحقات شاهنامه است، از قبیل داستان برزو فرزند سهراب و نواده رستم در قهوه خانه‌ها جزء داستانهای شاهنامه با همان تفصیل بیان میشد و من همواره آن داستان را جزء لانیفک شاهنامه میدانستم. تا بعدها که به الحاقی بودن آن پی بردم، ولی همچنان داستان برزو در خاطر من با همان شکوه و مختصات باقی است.

□ دخل و تصرف فردوسی در روایات کهن تا چه حد است و به چه منظوری؟

■ داستانهای حماسی ایران در قرون قبل از فردوسی در کتابهای گوناگون وجود داشت که از آن جمله باید کارنامه اردشیر بابکان و یادگار زریران و اندرز خسرو قبادان و داستانهای رستم و اسفندیار و بهرام چوبین را باید نام برد. از همه کتب مزبور بیشتر ماخذ فردوسی خدای نامک بوده است که در آن نام و شرح زندگی اکثر پادشاهان مذکور در شاهنامه آمده است. همین کتاب که عبدالله بن مقفع بزبان عربی ترجمه کرده است ماخذ دیگر فردوسی در سرودن شاهنامه تا آنجائی که محققین تحقیق کرده‌اند

■ بجرات می گویم در آینده نیز همانند فردوسی بوجود نخواهد آمد.

■ در ابتدا بسیاری از تاریخ نویسان ایرانی سعی داشتند که تاریخ حماسی ایران را با تاریخ هردوت و دیگر مورخین یونانی تطبیق دهند که در این کار مسلماً توفیقی نیافتند و اصرار آنها بر اینکه پیشدادیان همان سلسله ماد و کیانیان، هخامنشیان بودند، به جایی نرسید.



شاهنامه ابومنصوری بوده است.

این شاهنامه بدستور ابومنصور عبدالرزاق بوسيله وزير او ابومنصور معمری تدوین گردید. نسب ابومنصور عبدالرزاق را به یزدگرد و بعضی به منوچهر میرسانند که ابوریحان در آثار الباقیه آنرا جعل میدانند. این شاهنامه را از روی کتب و روایاتی که سینه بسینه تا زمان امیر مزبور رسیده بود جمع کردند. کسانی که ابومنصور معمری را در تدوین شاهنامه کمک کردند چند موبد زردشتی از جمله شادان پسر برزین طوسی بوده است. نام این شخص در ذکر پادشاهی انوشیروان و آوردن کلیله و دمنه بایران آمده است و بدینگونه از او یاد میشود.

نگه کن که شادان برزین چه گفت

بدان گه که بگشاد راز نهفت

دیگر از کسانی که در تألیف شاهنامه ابومنصوری سهمی داشته اند آزاد سرو بوده است که در خدمت احمدسهل از سرداران بزرگ سامانی بوده است.

هیچ روشن نیست که کتاب خدای نامک مأخذ تألیف ابومنصور معمری بوده باشد. از جهت آنکه در مقدمه شاهنامه ابومنصوری از این موضوع سخنی بمیان نیامده است. غیر از ابومنصور معمری شعرا و دانشمندان دیگری در آن عصر شاهنامه های منتوری ترتیب داده بودند که آنها نیز از منابع شاهنامه فردوسی بحساب میآید که از آن جمله شاهنامه ابوالمؤید بلخی و ابوعلی را میتوان نام برد. فردوسی در این باره گوید یکی نامه بود از گه باستان

فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی

از او بهره ای برده هر بخردی
و درباره ابومنصور عبدالرزاق در مقدمه شاهنامه چنین میگوید

یکی بهلوان بود دهقان نژاد

دلیر و بزرگ و خردمند و دراد
پژوهنده روزگار نخست
گذشته سخنها همه باز جست

زهر کشوری موبدی سالخورده

بیاورد این نامه را گرد کرد

با وجودی که شاهنامه ابومنصوری مأخذ کار بردوسی بوده است معذک شاعر بمیل خود دخل و تصرفاتی در آن کرده است چنانکه در شاهنامه ابومنصوری گفته ابوریحان در آثار الباقیه یازده نفر از پادشاهان اشکانی ذکر شده بود و مدت سلطنت ایشان ۲۶۶ سال آمده بوده. فردوسی در شاهنامه اسامی نه نفر از ایشان را بطور اختصار آورده و مدت سلطنت اشکانیان را دویست سال گفته است و چنین گوید:

چو کو تاه شد شاخ و هم بیخشان

نگوید جهان دیده تاریخشان

از ایشان بجز نام نشنیده ام

نه در نامه خسروان دیده ام

بنظر میرسد که مقصود فردوسی از مصراع: نه در نامه خسروان دیده ام. این است که در سلطنت اشکانیان موضوع قابل ذکری که با تاریخ حماسی ایران هماهنگ باشد ندیده است و طی چند بیت سلطنت دویست ساله ایشان را در نور دیده است.

قصم از ذکر این موضوع آن است که فردوسی مطابق ذوق و سلیقه خود قسمتهائی از روایات کهن را حذف کرده و در مواردی بتفصیل از آنها یاد کرده است، ولی گاهی فردوسی با وجودی که بموضوعی زیاد دل بسته نیست و آنرا دلپذیر نمیداند، معذک خود را ملزم بنظم کلیه قسمتهای مندرج در متب و مأخذ میدانند. چنانکه در پند دادن بوذرجمهر بانوشیروان در حدود دویست و چهل بیت بنظم آورده است و گوئی خود او نیز از این امر زیاد خشنود نیست و به اطناب و ملال آوری آن اذعان دارد، چه در پایان مقال گوید:

سپاس از خداوند خورشید و ماه

که رستم زیوذرجمهر و زرشاه

چو این کار دلگیرت آمد به بن

ز شطرنج نباید که رانم سخن

بهر صورت فردوسی شاعر است شاعری که حق

دارد هرگونه تصرفی در مواد خام شاهنامه انجام دهد. یکی از رموز ارزندگی شاهنامه نیز همین است که همه جا ذوق و سلیقه فردوسی ملحوظ است و به عبارت

آخری باید گفت فردوسی شاعر است نه ناظم.

□ درباره اعتقادات مذهبی فردوسی ابهام بسیاری وجود دارد - لطفاً نظر خود را بیان فرمائید.

■ بدون شك فردوسی مسلمانی با ایمان راسخ و شیعیای ثابت العقیده است. برخی او را از شعوبیه میدانند، ولی دلیل درستی ارائه نمیدهند. ولی از جهتی چون داستانهای حماسی ایران را برشته نظم کشیده است، خواه ناخواه کشتی باطنی نسبت به کیش ایرانی و دین بهی داشته است. ولی این کیش نه از آن روست که از جهت ایمان او را متمایل بزردشتی بدانیم، انسان که درباره دقتی این تصور میرود بلکه سخن او درباره آئین بهی و زردشت پیامبر با احترامی قرین تجسین همراه است. نسبت با یوبکر و عمر نظر خوبی ندارد.

در آن زمان پیروان مذهب تسنن شیعیان را روافض میخواندند و چه بسیار کسانی را که به تهمت رفض ردار کردند.

فردوسی صریح اللهجه و با ایمان هرگز دین خود را مخفی نمیکرد، بلکه بداشتن آن فخر و مباحات داشت و همین امر باعث شد که مفضوب دربار سلطان محمود واقع شود. چه سلطان محمود بمذهب کرامی بود و از ناسازگاری بخت فضل بن احمد اسفراینی که همواره مشوق فردوسی بود و بزبان و فرهنگ ایران عشق میورزید با ورود فردوسی به غزنین از کار برکنار شد و مسند وزارت به احمد حسن میبندی که با وجود فضل و دانش مردی متعصب بود رسید و با فردوسی کینه تیزی آغاز کرد و علاوه برآنکه شاهنامه مورد توجه قرار نگرفت، بجهت اختلاف مذهب جان فردوسی هم در معرض خطر واقع شد. البته حسادت شعرای دیگر نیز بی تأثیر نبود. فردوسی خود در این باره میگوید:

مرا غمز کردند کان پسر سخن

بمهرنسی و علی شد کهن.



■ فردوسی را همه شاعر رزم

میدانند، در حالیکه اگر به قسمتهای دیگر

شاهنامه نیز توجه کنیم، اشعار بزمی و توصیفی

شاهنامه کمتر از اشعار رزمی نیست

اگر فردوسی اندکی تقیه میکرد یا آنهمه در آشکار ساختن مذهب خویش اصرار نمی‌ورزید و آن قدر

عشق خود را نسبت بخاندان رسول اکرم بیان نمیکرد پایان عمر او باین اندازه دردناک‌تر نبود. ولی وقتی شاعری با آن پاکی و صداقت و علو طبع باشد خواه ناخواه صراحت لهجه از مختصات اوست و پنهان کاری و دورویه بازی کردن از شأن و مرتبه چون

اوتی دور است. اگر همین صفت فردوسی را شاخص شناسائی او قرار دهیم بازوی مردی بزرگ و جاودانی است. در این مورد از جهتی میتوان ناصر خسرو را همتای او شمرد با تفاوتی که ذکر آن از حوصله این مصاحبه بیرون است.

اینکه گفتم مردی بزرگ، میادا شائبه اغراقی در آن رود. آخر ما که امروز هزار سال از زمان فردوسی دوریم شاید درک آن زمان برای بسیاری میسر نباشد ولی اگر اندکی تعمق کنیم و ملاحظه کنیم مردی با سیطره و قدرت سلطان محمود که دوازده سفر به هند رفته و آنهمه فتوحات کرده و آن اندازه خزائن خویش را انباشته است هر کس بوضعی و جهدی میخواهد خود را بآن دربار نزدیک کند و از آن خوان متنعم شود. آنوقت فردوسی با آن بلندی طبع و اعتقاد راسخ در دین بآن همه خواسته پشت پازند و شبانه راه فرار را در پیش گیرد و بسططان در چند بیت پیغام دهد که:

مرا سهم دادی که در پای پیل
تنت را بسایم چو دریای نیل

نت‌ترسم که دارم ز روشندلی
بدل مهر جان نبی و ولی

باز هم تأکید میکنم که نسل امروز باید بداند که در گذشته چه ادبیاتی داشته و این آب و خاک چه بزرگانی را پرورده است.

بدانست کرموج خواهدزدن
کس از غرق بیرون نخواهدشدن
بدل گفت اگر بانمی ووصی
شوم غرقه دارم دو یاروفی
همانا که باشد مرادستگیر
خداوند تاج ولوا و سریر
خداوند جوی می وانگبین
همان چشمه شیر و ماء معین
اگر چشم داری بدیگر سرای
بنزد نبی و علی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است
چنین است و این دین و راه منست
بر این زادم و هم برین بگذرم
چنان دان که خاک بی حیدرم
دلت گمراه خطا میایست
ترا دشمن اندر جهان خود دلست
نباشد جز از بی پدر دشمنش
که یزدان با آتش بسوزد تنش
هر آنکس که در جانش بغض علی است
از اوزار تر در جهان زار کیست

شیعه بودن فردوسی پس از مرگ نیز از دشمنی مخالفان نکاست و باعث شد که یکی از مذکران طایران طوس بجرم رفض مانع دفن جنازه فردوسی در گورستان مسلمین گردد ناگزیر او را در باغی که کنار دروازه شهر و متعلق بخود شاعر بود دفن کردند. شاید

ایمان توأم با عشق فردوسی را نسبت بحضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را بخوبی میتوان از این ابیات دریافت

چهارم علی بود جفت بتول
که او را بخوبی ستاید رسول
که من شهر علم علم علیم در است
درست این سخن قول پیغمبر است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست
تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست
علی را چنین گفت و دیگر همین
کز ایشان قوی شد بهر گونه دین
نبی افتاب و صحابان چو ماه
بهم پشتی یکدگر راست راه
منم بنده اهل بیت نبی
ستاینده خاک پای وصی
حکیم این جهان را چو دریا نهاد
برانگیخه موج از او تند باد
چو هفتاد کشتی بر او ساخته
همه بادبانها بر افراخته
یکی بهن کشتی بسان عروس
بیاراسته همچو چشم خروس
محمد بدو اندرون با اعلی
همان اهل بیت نبی و ولی
خردمند کز دور دریا بدید
کرانه نه پیدا وین ناپدید

